

## دیوان اسطوره‌ای در افسانه‌ها

مجله علمی پژوهش در علوم انسانی و تحقیقات میان رشته ای (سال پنجم)  
شماره ۱۵ / بهار ۱۳۹۸ / ص ۵۲-۳۵

زهره خوانساری<sup>۱</sup>، طیبه صابری<sup>۲</sup>

نویسنده مسئول:

زهره خوانساری

### چکیده

دیو شخصیتی وهمی است که از دین به فرهنگ عامیانه و به ویژه افسانه‌ها سرایت کرده است. این شخصیت که در هزاره‌های قبل و ادیان بسیار دور از رب النوع‌ها به شمار می‌رفت، با تغییر معتقدات مردم ایران در ادیان جدیدتر نقشی منفی یافت و با نگاه داشتن قدرت‌های جادویی و خداگونه خود، به جمع دشمنان خدا و تخریبگر نیروهای مثبت طبیعت پیوست. در افسانه‌ها نیز این شخصیت ویژگی‌های مشخصی دارد. در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده، نقش و خویشکاری دیوان در افسانه‌های شفاهی عامیانه بررسی شده است. بعضی از ویژگی‌های آن‌ها وارونه کاری، بلاهت و پس خردی، شرارت، بسیار خوابی، بیهوده کاری، داشتن ثروت بسیار، جادوگری و قدرت پرواز بدون داشتن پر و بال است و معمولاً با شکسته شدن شیشه عمرشان از میان می‌روند. رابطه دیوان با دختران بسیار زیبا و جوان، شهوت سیری ناپذیر آن‌ها را نشان می‌دهد. در مواردی آن‌ها دشمنی خود را با قهرمان کنار می‌گذارند و به او کمک می‌کنند. این موارد وقتی است که قهرمان به دیو سلام می‌کند یا او را شکست می‌دهد. نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد که خویشکاری ویژه دیوان و فلسفه وجودی آن‌ها در دین زردشتی به فرهنگ عامیانه و به ویژه افسانه‌ها سرایت کرده است و اثری از دیوان مقدس در ادیان هند و اروپایی در این روایات دیده نمی‌شود.

واژگان کلیدی: «افسانه»، «قصه»، «اسطوره»، «فولکلور»، «دیو».

## مقدمه

دئوها (daeva) یا دئیوها (daiva) نزد اقوام آریایی از ارباب انواع شمرده می شدند و در کنار دیگر ایزدان از مقام والایی برخوردار بودند، چنان که این واژه با «ژئوس» (Zeus)، نام خدای خدایان در یونان باستان، هم ریشه است؛ (طباطبایی، ۱۳۴۳: ۴۰) اما سپس جامعه ایرانی پس از جدا شدن از شاخه هندی (بهار، ۱۳۸۷، ۴۸۷) راه خود را از آنان جدا کرد و نهایتاً دیوان به صورت «خدایان دروغین» (آموزگار، ۱۳۷۰: ۱۸) درآمدند و از آن پس «دیو» نام عمومی دشمن خدایان و دیگر آفرینندگان هرمزدی شد و اهوره‌ها تنها خدایان برجسته ایران شدند. در زبان سنسکریت این واژه به معنای فروغ و روشنایی و نام خداست. (عفی، ۱۳۷۴، ۵۲۲) و در زبان فارسی «موجودی خیالی شبیه به انسان اما بسیار تنومند و زشت دارای شاخ و دم» (معین، ۱۳۸۰، ذیل واژه) معنی شده است.

بنا بر اوستا و متون مذهبی فارسی میانه اهریمن پس از آفرینش اهورامزدا، آفرینش خود را به صورت خلق موجودات زیانکار آغاز کرد. او کمالیگان (=سردیوان) را در برابر امشاسپندان و دیوان را در برابر ایزدان به وجود آورد و در مقابل هر ایزد دیوی گمارد. (عظیمی‌پور، ۱۳۹۲، ۲۵) به گفته مینوی خرد اهریمن بدکار دیوان، دروچ‌ها و دیگر آفریده‌های اهریمنی خود را از عمل استمناء به وجود آورد. (مینوی خرد، فصل ۶، بند ۱۰)

دیوان در دینکرد منشأ بیماری‌ها و ناخوشی‌ها و دشمن کشاورزی معرفی شده‌اند (برزگر خالقی، ۱۳۷۹، ۸۱) و از آنجا که آفریده‌های اهریمن هستند، نیکی ترس و آسیمی سخت به آن‌ها می‌رساند. (دینکرد پنجم، فصل ۱۸، بند ۸) در اوستا و متون مذهبی، دیوان شخصیتی غیرعینی دارند؛ (رستگارفاسایی، ۱۳۸۷، ۲۳۰) اما در حماسه‌ها، به ویژه شاهنامه فردوسی، این موجودات با ویژگی‌های ظاهری و جسمی معرفی شده‌اند. از لحاظ شکل ظاهری توصیف‌هایی در متون مختلف برای دیوان وجود دارد. به عنوان مثال در توصیف اکوان دیو آمده است:

دهان پر ز دندان‌ها چون گراز

سرش چون سر پیل و مویش دراز

تنش را نشایست کردن نگاه

دو چشمش سفید و لبانش سیاه

(فردوسی، ۱۳۹۰، ۲۹۷)

در گرشاسب‌نامه نیز این گونه توصیف شده‌اند: «پهنای منهراس دیو سه برابر آدمی است و بلندی‌اش چهل ارش و تنش نیلگون است. با سنگی می‌تواند کوه را با زمین هموار کند و هنگامی که می‌گردد، هوش و جان از شیر می‌برد.» (اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ۲۷۳) ویژگی‌های عمومی این موجودات معمولاً به این شکل است که پوستی تیره رنگ دارند و دندان‌هایی مانند گراز، لب‌هایی سیاه، چشمانی کبود، چنگال‌هایی تیز و پیکری عظیم دارند. آن‌ها معمولاً از شمال می‌آیند و وارونه‌کاری از ویژگی‌های مشترک آن‌هاست. در ادبیات عامیانه فارسی این موجودات بلند قامت و غول پیکر با موهای مجعد، بینی کلفت، لب‌های ستبر و آویزان و تن پشمالو توصیف شده‌اند. گاه یک جفت بال و دو شاخ نیز به این ترکیب افزوده می‌شود. (نحوی و غفوری، ۱۳۹۰، ۱۷۰) در مینوی خرد درباره موجودی به نام «نیم دیو» نیز سخن رفته است. (عظیمی‌پور، ۱۳۹۲، ۲۱) با مطالعه در شاهنامه و دیگر منظومه‌های حماسی دریافته می‌شود که به لحاظ تمدن و هنر و دانش، آن‌ها از انسان‌ها پیش‌ترند؛ چنان که خط را به تهمورث آموختند و به فرمان جمشید به عمارت شهرها پرداختند و خانه ساختند. حتی در گرشاسب‌نامه آنجا که از جزیره دیو مردمان سخن می‌رود، بسیاری از ویژگی‌های زندگی شهرنشینی و مدنی به آنان نسبت داده شده است. (صفا، ۱۳۸۷، ۵۸۰)

دیوان به ویژه در ادبیات مزدیسنا انواعی دارند و به این مناسبت که در مقابل کدامین مقدس خلق شده باشند، کارکرد و شیوه‌ای مختص به خود دارند. در زمان تجدید حیات واپسین (فرشکرد) هر ایزدی رقیب خود را از میان خواهد برد. (موله، ۱۳۶۳، ۵۸) کماریگان (=سردیوان) که در مقابل شش امشاسپند قرار دارند، به قرار زیرند:

- اکومن (آکه مَنَه) دشمن بهمن که نمادی از بداندیشی و ناآشتی است و پیام‌آور اهریمن است. (لاهیجی و کار، ۱۳۷۱، ۲۷۸)

- ایندَرَه (ایندَرَه) (Indra) دشمن اردیبهشت امشاسپند است که در آثار ودایی، خدایی سخت نیرومند است و قبل از آن که از مقام خدایی به زیر کشیده شود، جزو طبقه خدایان جنگاور هند و ایرانی بوده و با دیو خشکی به جنگ پرداخته و آبهای زندانی را رهایی بخشیده و دارای قدرت بدنی فوق العاده بوده است. او هم چنین در روزگاری راهنمایی مردمان را تا رسیدن به دره سند بر عهده داشته است. (صفاری، ۱۳۸۳، ۱۲۴) بیشترین صفات او به ایزد بهرام منتقل شده و خود در باورهای ایرانی به صورت دیوی درآمده است که آفریدگان را از اندیشه نیکویی کردن باز می دارد و مانع کستی بستن می گردد. (لاهیجی و کار، ۱۳۷۱، ۲۷۸)
- اهریمن برای پادشاهان هم دیوی به وجود آورده که آن ها را می فریبد و به بیدادگری وامی دارد. (دادگی، ۱۳۸۵، ۱۲۰) او در مقابل امشاسپند شهریور خلق شده که در اوستا نام -Saurva- (Bartholomae, 1967: 970) یا ساوول (Sawl) به وی اطلاق شده است. او به وجود آورنده آشوب و مستی است (پورداوود، ۲۵۳۶، ۳۹) و نام دیگرش دیو «پادشاهی بد» است. (عظیمی پور، ۱۳۹۲، ۲۷) روان مردمی که در گیتی فریب این دیو را بخورند و فرمانرایی بد بکنند، در جهان پسین میان زمین و هوا ننگه داشته می شود و پنجاه دیو و مار از پس و پیش او را می زنند. (بی نام، ۱۳۸۶، ۶۹)
- ناهیه (نانگهیت/نانگهیشیه) دشمن سپندارمذ امشاسپند است و ناخرسندی و قانع نبودن را به آفریدگان می دهد. (لاهیجی و کار، ۱۳۷۱، ۲۷۹)
- دیو گرسنگی و تشنگی نیز از دیوانی است که در اوستا و بندهشن با نام تیریز یا تئیری (Tairi) (Taurvay) معرفی شده است. دیوی که همورد خرداد امشاسپند است و گیاهان و دامها را به زهر می آلود. (دادگی، ۱۳۸۵، ۱۲۰)
- زیریر (زئیری) (Zairi) دیو تشنگی و زهرساز است و برای پرهیز از پرستش وی نباید مردمی را که با یک لنگه کفش راه می روند، ستایش کرد. این دیو همورد اصلی امرداد امشاسپند است. (عظیمی پور، ۱۳۹۲، ۲۹)
- دیوان و دروجان دیگر نیز در مقابل ایزدان خلق شده اند. دیو دروج نیز که در فارسی باستان (draug) و در اوستایی (draog) نام گرفته، در ابتدا نامی برای ماده دیوان بوده است؛ ولی سپس واژه ای مترادف با طبقه خاصی از دیوان شده است. (قلی زاده، ۱۳۸۸، ۲۰۶)
- مثال دیگری برای ماده دیوان، دیو بوشاسب (Bushasp) (Mackenzie, 1971: 56) در اوستایی (Būšyaestā-) دیوزنی است که مردم را به خواب تحریض می کند و ایزد سروش در مقابله با آن خروس را به بیدار کردن مردم فرامی خواند:

«آن گاه سروش خروس را بیدار نموده، به بانگ زدن وادار می کند. این مرغ در سپیده دم آواز بلند نموده، می گوید ای انسان برخیز. نماز اشا به جای آور. به دیوها نفرین فرست؛ اگر نه دیو دراز دست بوشاسب به شما غالب آمده، دوباره جهان خاکی را که در سپیده دم بیدار گشته، به خواب انداخته، گوید ای انسان خوش بخواب. هنوز وقت برخاستن تو نرسید. ترا با آن سه چیز بهتر از همه پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک کاری نباشد. ترا جز با پندار زشت و گفتار زشت و کردار زشت کاری مباد.» (همان: ۵۲۲-۵۲۱)

در شاهنامه هرگاه قهرمان در روز به خواب فرو می رود، رویدادهای ناگواری انتظارش را می کشد. به عنوان مثال خواب ناگاه رستم با غفلت او همراه است و باعث می شود تا اسب او دزدیده شود یا اژدها به او حمله می کند یا در موقعیتی دیگر اکوان دیو او را به هوا بلند می کند. در مورد بیژن نیز همین گونه است و او را در حال خواب به درگاه افراسیاب می برند.

دیوان مازندران نیز از دیوان مشهوری هستند که در شاهنامه فردوسی و کتب دیگر از آنان یاد شده است. در کتاب «تاریخ خاندان مرعشی مازندران» که در دوره صفویه تألیف یافته به نام های «آتامیر دیو، الوند دیو، ارچنگ پسر الوند دیو، جمال الدین شمس الدین دیو» اشاره شده است. هم چنین است در کتاب های عالم آرای عباسی و احیاء الملوک در تاریخ سیستان. (محجوب، ۱۳۷۱، ۲۸۶) نولدکه زمانی که از دیو سپید نام می برد، او را در زمره دیوان مازندران می انگارد و معتقد است رنگ سفید پوست او، بر خلاف رنگ تیره که برای عموم دیوان توصیف شده، نشان می دهد که این دیو از ایزدان مردم مازندران است و مربوط به خاطره مبهم نبرد بین مزدآپرستان و دیویسنان که در زمان های دور رخ داده است. (طباطبایی، ۲۵۳۵، ۹۵)

علاوه بر اساطیر، این موجودات در افسانه های فولکلوریک نیز دیده می شوند. واژه فولکلور اصطلاحی جدید و نوساخته است و تعاریف متفاوت و گاهی مبهم از آن شده است. ویلیام جان تامز، واضع اصطلاح فولکلور، آن را جانشین دو اصطلاح «سوابق و رسوم باستانی توده مردم» (popular antiquities) و «ادبیات مردم» (popular literature) قرار داد. (غفوری، ۱۳۸۹، ۵-۴) بنا بر تعریف کتاب

«مبانی انسان‌شناسی»، «فولکلور عبارت است از باورها و اعمال گروهی بدون نظریه علمی و پشتوانه‌ای منطقی. بنا بر این تعریف مقدار زیادی از فعالیت‌های روزمره جوامع چون نحوه غذا خوردن، لباس پوشیدن، آداب مربوط به کفن و دفن و مراسم عروسی در شمار فولکلور به حساب می‌آیند.» (روح‌الامینی، ۱۳۷۵، ۲۷۷)

چنان که دیده می‌شود یکی از جنبه‌های فولکلور هر ملتی ادبیات عامیانه است که افسانه‌های شفاهی از مظاهر آن است. ادب شفاهی را جویبار باریکی دانسته‌اند که از جریان بزرگ و ناشناخته آفرینش فولکلور منشعب شده و چکیده‌ای از خرد و هنر زندگی روزمره مردم است. (Arbuthnot, 1964: 254) داد افسانه را به معنای قصه و سرگذشت می‌داند و معتقد است در زبان فارسی افسانه به سه معنی تعبیر شده است: یکی به معنی نوعی از اشعار هجایی که برای سرگرمی کودکان می‌خوانده‌اند، دوم نوعی قصه منثور که از زبان حیوانات گفته می‌شود و غالباً با جملاتی نظیر «یکی بود یکی نبود»، «در روزگاران قدیم» و ... شروع می‌شود و نوع سوم داستان‌های منظوم و منثوری که در کتب ادبی ضبط شده مانند کلیله و دمنه؛ (داد، ۱۳۷۵، ۳۲) اما میرصادقی افسانه را قصه‌ای مربوط به زمان‌های دور می‌داند که درباره شخصیت‌های ملی، تاریخی و مردمی یا اولیای دین و ... و با شاخ و برگ‌های افزوده ساخته شده باشد؛ اما امروزه به هر داستان ساختگی که با اشخاص، حوادث و مکان‌های خیالی سر و کار داشته باشد نیز افسانه می‌گویند. (میرصادقی و میرصادقی، ۱۳۸۸، ۳۲)

چنان که دیده می‌شود اختلاف در این تعاریف کاملاً روشن است؛ اما باز خود این اصطلاح نیز در کتب مختلف دارای تقسیم‌بندی‌هایی است: مانند «افسانه پریان» (نک. همان، ۳۲) که درباره پریان و موجودات وهمی دیگر، «افسانه پهلوانان» (نک. همان، ۳۳) و «افسانه تمثیلی» که به طور خلاصه آن را قصه‌هایی «درباره حیوانات و همراه با ویژگی‌های اخلاقی» (نک. همان) دانسته شده است. به هر روی پریشانی در تعریف قصه و افسانه و گونه‌های ادب عامیانه وجود دارد و جای پژوهش دقیق در این زمینه وجود دارد؛ تا جایی که خدیش معتقد است حتی در ایران معیار دقیقی برای سنجش عامیانه بودن یا نبودن یک داستان وجود ندارد. (نک. خدیش، ۱۳۸۷، ۱)

با توجه به پراکندگی و عدم انسجام تعاریف، تعریف ذیل برای این مقوله پیشنهاد می‌شود:

«افسانه شفاهی داستانی است عمدتاً کوتاه که به روش عامیانه حوادثی شگفت را در مورد شخصیت‌های انسانی یا حیوانی روایت می‌کند؛ نویسنده مشخصی ندارد و از گذشته‌های دور به صورت شفاهی و سینه‌به‌سینه نقل شده است.»

در میان مردم ایران از روزگاری که اسناد تاریخی ثبت و ضبط شده‌اند تا چندی پیش افسانه و افسانه‌سرایی در میان مردم رواج داشته است و یکی از سنت‌های پایدار مردم این سرزمین به شمار می‌آمده است. حتی گاه افسانه‌سرایی از مشاغل رایج و در مواردی رسمی شناخته می‌شده است. علاوه بر این که این افسانه‌ها جذابیت بسیاری برای کودکان و نوجوانان دارد و به زعم بتلهایم ضروری زندگی روانی آن‌هاست، (بتلهایم، ۱۳۸۱، ۵۶) در گذشته برای بزرگسالان نیز جذاب و شنیدنی بوده است و از لوازم سرگرمی و درس‌هایی برای زندگی آنان محسوب می‌شده است.

این افسانه‌ها منابع قابل اتکایی برای مطالعه جامعه شناختی، روان شناختی، مردم شناختی، زبان شناختی و علوم از این دست هستند و داده‌های سرشاری را برای مطالعه بیش‌تر و کامل‌تر این جوامع از گذشته تا امروز به دست می‌دهد. در این مطالعه دیوان که امروزه شخصیتی وهمی دانسته می‌شود و در روزگاری شخصیت‌دار اهمیت دینی و مذهبی به شمار می‌رفته است، در افسانه‌های شفاهی به عنوان قسمتی از ادب فولکلوریک بررسی خواهد شد و در این مطالعه از بخش‌های دیگر فرهنگ از جمله اساطیر و باورهای عامیانه استفاده خواهد شد.

دیوان به عنوان موجوداتی وهمی به طور گسترده در افسانه‌های فولکلوریک حضور دارند و کم‌تر افسانه‌ای در حوزه ادب فولکلوریک ایران وجود دارد که از حضور دیو یا دیگر موجودات وهمی خالی باشد. چنان که دیده می‌شود، پژوهش‌های بسیاری به دیوان، شخصیت آن‌ها و شیوه عمل و زندگی آن‌ها در اساطیر پرداخته‌اند، اما حضور دیوان در افسانه‌ها و شیوه زندگی آن‌ها در این شکل از روایات، دارای ویژگی‌هایی است که آن‌ها را از اساطیر جدا می‌کند و البته تشابهاتی نیز با آن دارد. در این جستار تلاش بر آن است که به دیوان در روایات افسانه‌ای پرداخته شود و ضمناً مقایسه‌ای نیز میان این دو حوزه فرهنگی صورت خواهد گرفت.

## پیشینه و روش پژوهش

در بررسی‌ها و جستجوهای صورت گرفته، نوشته‌ای منطبق بر موضوع این مقاله یافت نشد؛ اما طباطبایی (۱۳۴۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «دیو و جوهر اساطیری آن» به بررسی دیو در اساطیر ایران پرداخته است و با بهره‌گیری از روایات مذهبی دین زردشتی سعی در ارائه توضیحاتی درباره این موجود دارد. آموزگار (۱۳۷۰) نیز در مقاله «دیوها در آغاز دیو نبودند» توضیحاتی در باب ماهیت دینی و مذهبی دیوان در میان اقوام هند و اروپایی و به ویژه هند و ایرانی ارائه کرده است و معتقد است این موجودات قبل از جدا شدن اقوام ایرانی و هندی از یکدیگر به عنوان خدایان نیکی پرستیده می‌شده‌اند. برزگر خالقی (۱۳۷۹) در مقاله‌ای با عنوان «دیو در شاهنامه» دیوان و شخصیت اسطوره‌ای آنان را در شاهنامه بررسی کرده است. جدا از متن شاهنامه، رستگار فسایی (۱۳۸۷) در مقاله «تحلیل هرموتیک داستان‌های دیوان در اسازیر و متون حماسی ایران» تحلیلی هرموتیک از این موجودات در متون حماسی دیگر داشته است. نحوی و غفوری (۱۳۹۰) نیز در مبحثی اسطوره‌شناسانه رد پای دیوان را در تعدادی از متون فارسی میانه و فرامرنامه پی گرفته‌اند و در آن شخصیت و کنش ده دیو را بررسی کرده‌اند. عظیمی‌پور (۱۳۹۲) نیز در کتابی که با مقاله برزگر خالقی هم نام است، موضوع بررسی دیوان شاهنامه را گسترش داده و با تفصیل بیش تری همراه کرده است. غفوری (۱۳۹۳) در مقاله «دیو در روایت‌های شفاهی و مردمی شاهنامه» روایت‌های شفاهی و مردمی در مورد دیوهای شاهنامه گردآوری کرده و به مقایسه این شخصیت در این دو منبع روایی پرداخته است. بر اساس نتایج این تحقیق روایات شفاهی بیش‌تر متأثر از داستان‌های عامیانه هستند تا روایات اساطیری.

چنان که دیده می‌شود این کارهای پژوهشی یا به طور کلی به مسأله دیوان و شیوه و فلسفه حضور آن‌ها در متون مذهبی و حماسی پرداخته‌اند و بررسی آن‌ها بیش‌تر جنبه اسطوره‌شناختی داشته است و هیچ یک مسأله شخصیت دیوان را در روایات فولکلوریک و ادب عامیانه مورد بررسی قرار نداده‌اند و در نتیجه بر موضوع این پژوهش، یعنی «دیوان افسانه‌ای» منطبق نیستند.

روش پژوهش به صورت یافتن نمودهای حضور دیوان در افسانه‌های شفاهی عامیانه ایران و کشف ریشه‌های اسطوره‌شناسانه و قوم‌شناسانه این شخصیت در میان مردم ایران باستان است. افسانه‌های مورد مطالعه در این پژوهش منابع مکتوب شده در محدوده کشور ایران اعم از زبان‌ها، لهجه‌ها و گویش‌های مختلف هستند و برای محدود کردن آن از کتاب ۱۹ جلدی «فرهنگ افسانه‌های مردم ایران» است که علی اشرف درویشیان و رضا خندان مهابادی آن را از میان تألیفات چاپ شده و چاپ نشده، یعنی تحقیقات و پایان‌نامه‌های دانشجویی و نیز افسانه‌هایی که مردم برای آن‌ها ارسال کرده‌اند، گردآوری کرده‌اند و در این مجموعه جای داده‌اند و در نوع خود مجموعه مفصلی محسوب می‌شود. در زمینه اساطیر منابع مورد مطالعه نخست اساطیر ایران است. دوم از منابع میان‌رودانی بهره برده خواهد شد؛ چرا که به دلیل نزدیکی جغرافیایی، تبادلات فرهنگی با مردمان این بخش قوی‌تر و بیش‌تر بوده است و سوم اساطیر هند و اروپایی که به دلیل هم‌ریشگی قومی با آن‌ها احتمال قرابت اساطیر میان آن‌ها و اقوام ایرانی بیش‌تر وجود دارد. اطلاعات و داده‌های این تحقیق به شیوه کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است و شیوه کار بر مبنای روش تحقیق توصیفی - تحلیلی خواهد بود.

## بحث و بررسی

حضور دیو در افسانه‌های شفاهی ایران بسیار پرتکرار است و اگر نه در تمام افسانه، در بخش کوچکی از آن خود را می‌نمایاند؛ نقش خود را ایفا می‌کند و می‌رود یا کشته می‌شود. او با آن که عمدتاً چهره‌ای منفی دارد، در بسیاری از موارد بدون آن که خود بخواهد؛ قهرمان افسانه و شخصیت‌های دیگر را از توانایی‌های ویژه‌اش بهره‌مند می‌کند. دیو با وجود داشتن نقشی بسیار منفی و اهریمنی در اساطیر، در افسانه‌های شفاهی چهره تلطیف شده‌تری دارد و بلاهت او و شکنندگی‌اش در مقابل قهرمان افسانه، که به راحتی شکستن یک شیشه روی می‌دهد، باعث ایجاد حس اطمینان بیش‌تری در شنونده می‌شود. دیو در افسانه‌ها دارای ویژگی‌های چندی است که در زیر بدان‌ها اشاره می‌شود:

## الف: وارونه کاری

از ویژگی‌های ثابت دیو در افسانه‌ها آن است که کاری را به شکل نادرست و وارونه انجام می‌دهد. در افسانه «فاطیکو» گاو به دختر می‌گوید برای آن که بتوانی دل دیو را به دست بیاوری، هر چه گفت تو بر عکسش را انجام بده و بعد گلوله نخت را از خانه او بیاور. فاطیکو به در خانه دیو رفت.

«دیو گفت: بیا سرم را بشکن. دختر رفت و سر دیو را تمیز کرد و شانه کرد. دیو گفت: این کوزه را بردار بشکن. دختر کوزه را برداشت و پر از آب کرد. دیو گفت: بیا و خانه مرا خراب کن. دختر جاروب برداشت و تمام خانه‌اش را تمیز کرد...» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ۳۷۵-۳۶۹)

مصدق‌های وارونه کاری دیو در افسانه‌ها فراوان است. مثلاً در افسانه «سبز قبا» مادر دیو سبز قبا دختر را به خانه خواهرش فرستاد تا او را بخورد. سبز قبا به دختر سفارش کرد:

«ای زن وقتی داری می‌روی تو راه، یه در بازه، می‌بندی. یه در بسته هست بازش می‌کنی. جلوی سگی علف ریختن و جلوی اسبی استخوان. جای علف و استخوان را عوض می‌کنی... یک حوض می‌بینی که پر از چرک و خون است. به حوض بگو: به به چه قند و گلابی... دختر رفت و تمام کارهایی که پسر گفته بود انجام داد. وقتی جعبه را به خاله داد، فرار کرد. خاله گفت: حوض چرک و خون بگیرش. حوض گفت: او به من گفت قند و عسل. من نمی‌گیرمش...» (همان، ج ۷، ۴۶)

در افسانه «رستم زال» نیز که تفاوت‌های کلی با داستان رستم در شاهنامه دارد، رستم تنها خوابیده است که دیوی به نام هنگرن او و زمین زیر پایش را به هوا می‌برد و می‌گوید: «کجا بیندازمت؟ در آخر زمین، آنجا که پادشاهی کافران است یا در قعر دریا خاکت کنم؟» رستم که از وارونه کاری دیو باخبر است، می‌گوید: مرا در ته دریا خاکم کن. و هنگرن او را به قعر زمین که سرزمین کافران است، می‌اندازد. (همان، ج ۶، ۵۱-۴۶) این بخش از افسانه «رستم زال» به اسطوره نبرد رستم و اکوان دیو نزدیک می‌شود. اکوان دیو دقیقاً به همین صورت رستم را به آسمان می‌برد و او را بر خلاف آنچه رستم از او خواسته، به دریا می‌اندازد. (فردوسی، ۱۳۹۰، ۲۹۷)

درهم ریزی نظام طبیعت که منجر به نابودی همه چیز در جهان مزدا آفریده می‌شود، شگرد تمامی مخلوقات اهریمن در دین باستانی ایران است که به این شیوه در افسانه خود را نمایانده است.

## ب: بلاهت و پس خردی

نادانی دیوان در افسانه‌ها باعث می‌شود تا آن چهره ترسناک و وهم‌انگیز به موجودی شکست‌پذیر تبدیل شود. بنا به گفته بتلهایم کودک در ذهن خود همواره گرفتار عفريت‌هایی است و افسانه‌هایی که این عفريت‌ها را گوشت و پوست می‌بخشند و آن‌ها را به صورتی ملموس به او نشان می‌دهند، راه‌های غلبه بر این عفريت‌ها را نیز نشان می‌دهند و کودک را از رنج تنهایی و مشکل رویارویی با عفريت‌های درون ذهن او نجات می‌دهند. (بتلهایم، ۱۳۸۱، ۱۵۱-۱۵)

در افسانه‌ای تکرار شونده، خانواده مرد ترسو و بی‌کاره‌ای او را از خانه بیرون می‌اندازند. او التماس می‌کند که حداقل چیزی به من بدهید که بتوانم با آن کاری کنم. خانواده او چیزهایی مثل طناب، تفنگ و تبر به او می‌دهند. (یا چیزهایی از میان راه پیدا می‌کند و در کیسه‌اش می‌گذارد) او به راه می‌افتد و به خارج شهر می‌رسد. در آنجا با چند دیو رو به رو می‌شود و ادعا می‌کند از همه آن‌ها قوی‌تر است. دیوها ادعای او را نمی‌پذیرند و قرار می‌شود مسابقاتی ترتیب دهند و زورآزمایی کنند. در تمامی موارد زور دیوان از او بیشتر است؛ اما او با وسایلی که در اختیار دارد، خود را پرزورتر نشان می‌دهد. دیوان باور می‌کنند و تمامی دارایی خود را به مرد تسلیم می‌کنند. نمونه این افسانه «شغال ترس محمد» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۸، ۴۶۷-۴۶۳) و «کچل تنوری» (همان، ج ۱۱، ۱۲۳-۱۱۹) است. حماقت دیوان در برابر زرنگی قهرمانان صحنه‌های خنده‌آوری را رقم می‌زند.

پس خردی به این معناست که فرد پس از انجام کاری در مورد آن بیندیشد. این ویژگی در مورد شخصیت‌های دیو در قصرها به وفور دیده می‌شود. در افسانه «طوطی»: «دیو... سیلی محکمی توی گوش دختر زد. خون صورت دختر را پر کرد. دیو دلش به رحم آمد. خودش خون دختر را لیسید.» (همان، ج ۱۰: ۳۴۹-۳۳۵) در افسانه بختیاری تمّتی (همان، ج ۳، ۱۳۱-۱۱۹) نیز قهرمان افسانه دختری است که به همراه دوستانش در چنگ آلازنگی‌ها (=دیوها) اسیر شده است. او برای نجات خود از آلازنگی می‌خواهد که «هفت بار سوزن و هفت بار تیغ، هفت بار نمک، هفت خورجین پول، هفت عدد شمشیر، هفت دست لباس مردانه و هفت اسب تندپا» برای آن‌ها بیاورد. دیو بدون فکر آن‌ها را تهیه می‌کند. تمّتی به آلازنگی می‌گوید که با سبد برای آن‌ها آب بیاورد و دیو نادان برای مدتی طولانی سرگرم و معطل می‌شود. دختران به کمک همین وسایل می‌گریزند.

### ج: شرارت

فلسفه وجودی دیوان در افسانه‌ها شرارت است و قهرمان با شکست دادن دیو و پشت سر گذاشتن حوادث سخت به موفقیت دست می‌یابد. اعمال شرورانه‌ای در افسانه‌ها به دیو نسبت داده می‌شود؛ از جمله آن که او آدم‌خوار است. در افسانه «قیزلرخان» (همان، ج ۱۰، ۴۰۱-۴۹۵) دیوی به خانه دختر می‌رود. او می‌گریزد و پنهان می‌شود و تنها یک انگشت او بیرون می‌ماند. دیو آن قدر انگشت دختر را می‌لیسد که تمام خون بدنش تمام می‌شود و برادران او گمان می‌کنند او مرده است. در افسانه «سید نازار» (همان، ج ۷، ۵۴۱-۵۳۹) سید نازار شب در غار با دیوی مواجه می‌شود. دیو از او خوراکی می‌خواهد و سید نازار به او آب و کشمش می‌دهد. دیو به خواب فرو می‌رود و سید می‌گریزد. دیو به دنبال او می‌دود و فریاد می‌زند: «من می‌خواستم تو و خرت را بخورم.» سید نازار فرار می‌کند و دور می‌شود؛ اما همان شب از شدت ترس می‌میرد.

دیوان در قلعه‌های وحشت‌آور خود انسان‌ها را به بند می‌کشند؛ بدون آن که افسانه درباره علت این کار آنان توضیحی بدهد. در افسانه «شاه صنم» (همان، ج ۸، ۹۶-۹۳) دختر با حیلۀ کلید اتاق‌های خانه دیو را از او می‌گیرد و به اتاق‌های قلعه سرک می‌کشد. در یکی از اتاق‌ها او تعداد زیادی انسان را در اسارت می‌بیند، آن‌ها را آزاد می‌کند و با یاری آن‌ها از قلعه می‌گریزد. در افسانه «شاهزاده ابراهیم و شاهزاده اسماعیل» (همان، ج ۸، ۱۲۷-۱۰۷) دیو آدم‌ها، آهوها و اسب‌های زیادی را زندانی و آن‌ها را به سنگ تبدیل کرده است.

در افسانه‌های شفاهی اعمال هولناکی به دیوان نسبت داده می‌شود. در افسانه «سه برادر ۴» دیوی نیمه شب‌ها به قبرستان می‌رود و مردگان را از گورهایشان بیرون می‌کشد. (همان، ج ۷، ۳۷۴-۳۷۱) در وندیداد نیز از دیوان حمله‌کننده به جسد شخص درگذشته سخن رفته است. اگر کسی به تنهایی مرده را حمل کند، دیو حمله‌کننده به جسد، به ناخن و بینی و از آنجا به چشم، زبان، رخسار، آلت و مقعد او می‌رود و همه را نجس می‌کند. (وندیداد، فرگرد ۳، بند ۴) به نقل از (عظیمی‌پور، ۱۳۹۲، ۳۲) بدین صورت می‌توان رابطه میان دیو و نسو (نسوش) (Nadu/ Nasuš) را دریافت.

در اغلب افسانه‌هایی که در آن‌ها دیو حضور دارد، او به نوعی شرارت ذاتی خود را نشان می‌دهد؛ اما ترس از آن‌ها از جایی شکل خطرناکی به خود می‌گیرد که قهرمان مرتباً به دیو بیندیشد. بنا بر این یاریگر به قهرمان توصیه اکید می‌کند که پس از انجام مأموریت در سرزمین دیوان به پشت سر خود نگاه نکند: «طوطی را که گرفتی، چون باد بیا و به پشت سر نگاه مفکن.» (همان، ج ۱۰، ۴۳۹) «صداهایی شنید؛ اما به پشت سرش نگاه نکرد.» (همان، ج ۲، ۱۰۱)

بیهوده‌کاری نیز از مواردی است که به شرارت دیو مربوط می‌شود. در افسانه «قوطی بزن و برقص» به بیهوده‌کاری دیوان چنین اشاره می‌شود که دختر پای در راه سفر گذاشت.

«در بین راه دید یک دیو بد هیولایی جلوی راهش هست. گفت خدایا چه بکنم؟ یک دفعه از عالم غیب صدایی به گوشش رسید که ای دختر یک جعبه از این قندرون‌ها را ببنداز جلوی این دیو تا راحت شوی. دختره هم همین کار را کرد و پا

گذاشت به فرار. رفت و رفت و رفت تا باز رسید به یک دیو. آنجا هم یک جعبه قندرون انداخت جلوی دیو و به راه افتاد...» (همان، ج ۱۰، ۴۷۷-۴۷۱)

قندرون را «شیرابه مترشح از ساقه شنگ گویند که بر اثر قطع ساقه گیاه ترشح می شود و در برابر هوا انجماد پیدا می کند و در ده ها زنان و دختران مانند سقر آن را می جوند.» (معین، ۱۳۸۰، ذیل واژه) جویدن سقر، آدامس و امثالهم در فرهنگ ایرانی کاری بیهوده و نادرست شمرده شده است:

«برخی جویدن آدامس را در شب مکروه و بد می دانند و حتی آن را برابر با جویدن گوشت مرده دانسته اند. جویدن سقر در شب بدیم است. دندان ها را می ریزد و مار به سراغ آدم می آید. جویدن آدامس را برای پسرچه و جوانانی که نزدیک به سن بلوغ هستند، مناسب نمی دانند و باعث می شود موهای ریش و سبیل آن ها کج شود.» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴، ۴۵)

بنابراین جویدن قندرون (آدامس) به دیو نسبت داده می شود و دختر برای مشغول کردن و گریز از دیوان به آن ها قندرون می دهد.

## د: بسیار خوابی

در بسیاری از افسانه ها به خواب شگفت انگیز دیو اشاره شده است: «هنگرمن [ادیو] هفت روز خواب بود و هفت روز بیدار.» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۶، ۴۸) «دیوان سه ماه بیدار و سه ماه خوابند.» (همان، ج ۱۰، ۴۴۰) «دید دختری مثل ماه شب چهارده روی تخت عاج خوابیده. موهایش را چهل دسته کرده و هر دسته ای از موهایش را به یک ستون بسته اند. پای هر ستون هم دیوی خوابیده است.» (همان، ج ۳، ۳۷۰) «هفت دیو می آیند... هر کدام از دیوها یک خرما را می خورند و مدت هفت شب و هفت روز به خواب می روند.» (همان، ج ۳، ۲۱۰) بسیار خوابی دیوان همیشه باعث غفلت آنان می شود و قهرمان را در مأموریتی که پیش رو دارد، پیروز می کند.

رابطه دیو با خواب بدینجا ختم نمی شود و گویی خواب مردم نیز در دست دیو است. در افسانه «دیو عاشق ۲» (همان، ج ۵، ۷۳۵-۷۳۱) دیو خواب مردم را در شیشه می کند تا کسی بیدار نشود و بتواند به آسانی مقصود خود را عملی کند. در اوستا از دیو زنی به نام بوشاسب که از کمارگان (=سردیوان) است، نام برده شده. او مردم را به خواب تشویق می کند، در صورتی که دین مردم را تشویق می کند که به اندازه بخوابند: «بیش از اندازه خواب تا کارهای نیکی که باید، انجام دهی، ناکرده نماند.» (دادگی، ۱۳۸۵، ۱۲۰) هم چنین در افسانه «شیطان و پیرزن» چنین آمده است: «شیطان گفت: کار ما اینست که دو تا برادر از هم بُر می زنم. دمم می دارم تو چشم آدمیزاد تا صبح خواب بمونه و بلند نشه نماز صبح بخونه.» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۱۹، ۲۵۹) بدین صورت پرخوابی از کارهای خلاف دین و بنا بر خواست و میل دیو است.

## ه: ثروت دیوان

دارایی های بی حد و حصر دیوان افسانه ها به قهرمان کمک می کند که پس از کشتن یا فریب دادن دیوها به ثروت بسیاری دست پیدا کند و به آرزوهای مادی خود برسد؛ دارایی که معلوم نیست چرا و از کجا بدین صورت جمع شده است. در افسانه «صد سکه طلا» از دارایی دیو چنین یاد می شود: «خود را به دریچه رسانید و از آن به زحمت گذشت. خود را در داخل اتاق بسیار بزرگی دید. اتاق پر از طلا و جواهر بود. در میان جواهرها هم دیو بزرگی خوابیده بود.» (همان، ج ۹، ۲۰) هم چنین است در مورد افسانه «پادشاه گلیم گوش»:

«پسر شیشه عمر دیو را به او نشان داد. دیو خیلی ترسید. پسر به دیو گفت: برو تمام طلا و جواهر خودت را از سیاهچال بیاور و روی یک شاخت بگذار و مرا و این دختر را هم روی شاخ دیگرت سوار کن و به شهر و دیار خودمان برسان و در عوض من هم شیشه عمرت را پس می دهم.» (همان، ج ۲، ۲۲)

در افسانه «اسب گل گز» نیز «دیو به دست شاهزاده کشته شد و گله گوسفند او که بسیار بزرگ بود، به دست شاهزاده افتاد.» (همان، ج ۱۷، ۲۲۵) اما در افسانه «نیم تنه» پادشاه به فرزندانش می گوید: «هر چه دارم در دست دیوی زورمند است.» فرزندان به سودای یافتن ثروت پدر به سراغ دیوان می روند و تنها برادر کوچک تر که معلولیت جسمی دارد، موفق می شود برادران را از زندان دیو نجات دهد و پس از کشتن دیو نشانی اموال او را از دخترش بپرسد. او سپس پانزده صندوق اموال را از ته چاه بیرون کشید. (همان، ج ۱۰، ۴۱۷-۴۱۳)

دیوان به زندگی بدوی و نیمه وحشی خود راضی هستند و در هیچ افسانه ای زندگی پر تجمل و شاهانه ای به آن ها نسبت داده نمی شود. گویی آن ها همه این ثروت را برای روزی اندوخته اند که قهرمانی بیاید و همه آن را به تاراج ببرد. جدا از این مسئله ثروتمند شدن قهرمان در پایان افسانه به نوعی پایان خوش برای افسانه محسوب می شود و مخاطب را خوشنود می کند.

## و: جادو

از آنجا که دیو خود موجودی افسانه ای و اساطیری است، زندگی او راهالهای از اعمال ماوراءالطبیعی می پوشاند. طبیعی است چنین موجودی که توانایی های خارق العاده دارد، قدرت ویژه ای نیز در سحر و جادو داشته باشد. دیوان افسانه ها از وسایل جادویی برخوردارند. در افسانه «تلی هزار» از سیو و کاسه و سفره و چوب سحرآمیز نام برده می شود که دیو آن ها را به سودین می دهد. (همان، ج ۳، ۱۱۸-۱۱۵) در افسانه «سعید و مسعود» (همان، ج ۷، ۱۵۸-۱۵۱) نیز سعید به سه دیو می رسد که بر سر تقسیم چهار وسیله شب کلاه و قالیچه و ترکه و تیر و کمان جادویی سلیمان (ع) در حال جدالند. او دیوان را به راحتی فریب می دهد و هر چهار وسیله را از آن خود می کند.

دانش جادو و طلسم در دنیای افسانه در اختیار دیو است. چنان که در افسانه «چل کلید» قهرمان «هفت دیو را که نگهبان بودند، کشت. در کنار دیو هفتم کتابی پیدا کرد. آن را خواند. طلسم ها را شکست و اسیران آزاد شدند.» (همان، ج ۳، ۳۵۸) هم چنین است در افسانه «دفتر جهان نما». در این افسانه بوعلی به دنبال یافتن دفتر جهان نما به سراغ دیومردی در کوه می رود. دفتر را از او می رباید و می خواند و تمامی شگردهای جادویی را می آموزد. (همان، ج ۵، ۵۷۰-۵۶۷)

## ز: شیشه عمر دیو

قهرمانان افسانه ها رمز و راز از میان بردن دیوان را به خوبی می دانند. چاره آن است که دختری که در دست دیو اسیر شده است، هر چند به صورت ظاهری، به دیو روی خوشی نشان دهد و جای شیشه عمر او را بپرسد. او ابتدا از شنیدن این سخن دختر برآشفته می شود؛ ولی سپس می پذیرد و آن را فاش می کند. قهرمان که در جایی همان نزدیکی پنهان شده، همه چیز را می شنود و به دنبال نشانی می رود. در بسیاری از اوقات شیشه عمر دیو بسیار دور از دسترس پنهان شده است. در افسانه «سیب سرخی که پیران را جوانی می داد» نشانی شیشه عمر دیو بدین صورت آمده است: «دیو... گفت: آن حوض را می بینی؟ داخل آن دریچه ای است که زیرش هفت صندوق است. در صندوق آخری شیشه عمر من قرار دارد.» (همان، ج ۷، ۵۲۹) نهایتاً این قهرمان است که شیشه عمر دیو را می شکند:

«ملک جمشید خندید. گفت: ای عفریت! عمرت به آخر رسیده. الآن شیشه عمر تو به سنگ می زنم. دیب بنا کرد گریه کردن، التماس کردن. ملک جمشید اعتنا نکرد. دستش رو تا بالای سرش بلند کرد. هفت مرتبه سلیمان پیغمبر رو به یاد آورد. شیشه عمر دیو به زمین کوبید که یه مرتبه رعد و برق بلند شد. هوا گرفت. بارون تند توی چاه سرازیر شد. ملک جمشید و دختر از ترسشون بی هوش شدند. همین که به هوش اومدند، دیدند دیب یه کپه خاکستر شده.» (همان، ج ۱۴، ۲۶۰)

اما در موارد نادری شیشه عمر دیو به راحتی می شکند؛ مانند افسانه «تنبل قلی آقا و شرح زندگانی او»: «یک دفعه پایش خورد به یک شیشه. شیشه خورد به سنگ و شکست. نگو این شیشه، شیشه عمر دیو بود که در پای درخت انار جواهر گذاشته بود. آمد در چاه دید بیچاره مرده است.» (همان، ج ۱۰، ۲۲۵)

در افسانه «عشق زندگی» دیو خود شیوه از میان رفتن خود را بدین گونه توضیح می دهد:

«یک روز چشم خورشید به شیشه‌ای که در سقف آویزان بود، افتاد و به دیو گفت ای آقای من! آن شیشه را به من بده. دیو گفت: ساکت شو. می دانی در آن شیشه چه چیزی است؟ گفت: نه. گفت: آن روح من است که داخل شیشه قرار دارد و اگر شیشه بشکند، من نیز آتش می گیرم و از بین می روم.» (همان، ج ۹، ۲۰۹)

فریزر در کتاب شاخه زرین از روح خارجی سخن می گوید که قابل انطباق با شیشه عمر دیو است. به نظر فریزر انسان بدوی که نمی تواند روح را به طور انتزاعی تصور کند، آن را شیئی مادی می داند که قابل درک با حواس پنج گانه است و می توان آن را در شیشه گذاشت یا جریحه دار یا تکه تکه کرد. بدین ترتیب چندان لزومی ندارد که حیات در درون تن آدمی باشد. ممکن است بیرون از بدنش باشد و هنوز از طریق نوعی هم سازی یا کنش از دور او را زنده نگه دارد. تا زمانی که این شیء که او آن را جان یا روح می نامد، آسیبی ندیده است، صاحب آن سالم خواهد ماند؛ اما اگر آسیبی ببیند، صاحب آن لطمه می خورد و اگر نابود شود، صاحبش می میرد. بنا بر این انسان بدوی روحش را از بدن خارج می کند و برای سالم ماندن در جای مناسبی قرار می دهد و قصد دارد پس از رفع خطر آن را دوباره به بدن خود بازگرداند یا اگر جای بسیار امنی پیدا کند، ممکن است راضی شود روحش را برای همیشه در آنجا قرار دهد. (فریزر، ۱۳۹۲، ۷۶۹)

### ح: رابطه با دختر

در افسانه های بسیاری دیو در پی آن است که دختری زیبا را به چنگ آورد و در پی برقراری رابطه جنسی با اوست. در اغلب موارد دختران حاضر به برقراری این رابطه نمی شوند، از این رو مدت ها در چنگال دیو اسیر می مانند.

یکی از مضامین تکرار شونده در افسانه ها دختری در اسارت دیو است که حاضر نمی شود به خواسته های او تن در دهد و از این رو دیو هر روز او را سر می برد و روی شاخه درخت یا تخته سنگی می گذارد و قطرات خون او به گل و در مواردی نادر به گوهر شب چراغ تبدیل می شود. دیو دوباره به سوی او بازمی گردد و به امید این که دختر این بار خواسته او را بپذیرد، او را دوباره زنده می کند؛ اما دختری علاقه ای به دیو ندارد و سر بریدن و زنده کردن بارها و بارها اتفاق می افتد. به عنوان نمونه می توان به «پادشاه گلیم گوش» (ج ۲، ۲۶-۲۱)، «آکچلک» (همان، ج ۱، ۱۱۹-۱۱۵) و «تنبلو» (همان، ج ۳، ۱۷۰-۱۶۷) اشاره کرد.

از آنجا که دیوان از هرگونه لطافت و ظرافت بی بهره اند، خشونت در خواهش ها و تمایلات جنسی آنان نیز دیده می شود. خواهش های شهوانی دیوان در افسانه ها بدین گونه بازتاب می یابد: «دیو از دختر خواست که با او هم بستر شود. دختر قبول نکرد. تا صبح دیو اصرار می کرد و دختر خودداری.» (همان، ج ۳، ۱۶۸) در افسانه های متعددی دیوها به دزدیدن دختران و حمله به آنان مبادرت می ورزند. در افسانه «قلعه هفت در» (همان، ج ۱۰، ۴۴۶-۴۴۳) و «صنم» (همان، ج ۹، ۵۴-۵۳) هفت دختر در یک قلعه هفت دروازه زندگی می کنند و هر شب یکی از دختران باید درها را قفل کند؛ اما شبی آخرین دختر فراموش می کند که آخرین دروازه را قفل کند و دیوی به قلعه آنها وارد می شود. او ابتدا قلیان و شب چره می خواهد و بعد «...دیو گفت: کسی که به خانه آدم می آید، بغل خواب نمی خواهد؟ گفتند: شش در را بستی، یک در را نبستی. بلند شو برو بغلش هم بخواب. صنم هم رفت پهلوی دیو خوابید. دیو صنم را برداشت و توی توبره اش گذاشت.» (همان، ج ۹، ۵۴) در افسانه «دیو عاشق ۲» دیو عاشق دختر است؛ ولی دختر با شاهزاده ازدواج می کند. دیو شب هنگام به قصر می آید و می خواهد به دختر حمله کند؛ اما آسیابانی متوجه می شود و با یاری مردم دختر را نجات می دهد. (همان، ج ۵، ۷۳۵-۷۳۱)

اسارت دختران در چنگال دیو مثال های متعددی در افسانه های شفاهی دارد. چنان که در افسانه «شکار» آمده است: «صاحب این عکس دختر شاه پریان است و از این کلبه بس دور است. برای رسیدن به او باید هفت دیو را بکشی...» (همان، ج ۸، ۴۸۰) در «قصه طوطی» نیز چنین روایت می شود: «دید گوشه اتاقی داخل یک قفس دختری را آویزان کرده اند.» (همان، ج ۱۰، ۳۳۸)

در میان دیوان شناخته شده در دین زردشتی، علاوه بر جه (Jeh) که نمادی از روسپی گری است، دیو اودگ (اودغ) (Vadax/Oday/Udag) میل بی اندازه به لذت های دنیوی را برمی انگیزد. در مورد جمشید این میل به پیدایش تباهی، آز و شهوت پرستی

و در نتیجه سلطه اهریمنان انجامید. (کریستن سن، ۱۳۸۳، ۳۰۸) علاوه بر این دو، دیوی به نام ورن (Waran) وجود دارد که به معنای شهوت و آرزوی بد است. (عظیمی پور، ۱۳۹۲، ۴۳) بر اساس آموزه‌های دین زردشتی وقتی این دیو بر انسانی غالب شود، او از کردار خود زیان می‌بیند و پشیمان می‌شود. (مینوی خرد، فصل ۱، بند ۲۶-۲۳) و راه مبارزه با آن دیو بهره‌گیری از خرد است. (اندرزنامه، بند ۳۷) چنان که دیده می‌شود، تمایلات شهوانی دیو در دین باستانی ایران نیز نمود دارد.

در گروهی از افسانه‌ها دیو موفق می‌شود با دختر ازدواج کند یا به نوعی چیرگی بر دختر دست می‌یابد. در این افسانه‌ها شخصیت دختر تحت تأثیر دیو تغییر می‌کند و اخلاق دیوی بر او غلبه می‌کند. در افسانه «چل‌گیس» دختر مدت‌ها در دست دیو اسیر بوده است و در مدت اسارت، بسیار خوابی از دیو به او سرایت کرده است. قهرمان در حالی او را می‌یابد که دختر به خواب فرورفته است:

«دید دختری مثل ماه شب چهارده روی تخت عاج خوابیده. موهایش را چهل دسته کرده و هر دسته‌ای از موهایش را به یک ستون بسته‌اند. پای هر ستون هم دیوی خوابیده است. سر دیوها را برید و رفت بالای سر دختر و او را بیدار کرد.» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۳، ۳۷۰)

بسته بودن گیس‌های دختر به ستون‌های قلعه دیو بدان معناست که او گرفتار دیو است و راه بازگشتی ندارد. در افسانه «برگ مروارید» نیز دختر زیبا در اسارت دیو به خواب فرورفته است و قهرمان در پی آن است که وی را از آن خود کند.

«داخل اتاقی می‌شوی که دختری در آن خوابیده. یک لاله بالای سرش و یک پیه سوز پایین پایش می‌سوزد. جای آن‌ها را عوض می‌کنی. ظرف غذایی است. آن را نیم‌خور می‌کنی. ظرف آبی است. از آن می‌نوشی. قلیانی است. آن را می‌کشی و دو بوسه از گونه‌های دختر می‌گیری...» (همان، ج ۱، ۳۵۴)

در تعدادی از افسانه‌ها دختر با میل خود با دیو ازدواج می‌کند. در این صورت اندیشه و رفتار او به سرعت دگرگون می‌شود و حالت دیوی به خود می‌گیرد. برای مثال در افسانه «شاهزاده ابراهیم و دیو» (همان، ج ۸، ۱۳۵-۱۲۹) ابراهیم خواهرش را از مرگ نجات می‌دهد. آن‌ها در میان بیابان چادری برپا می‌کنند. او دور چادر خطی می‌کشد و به خواهر تأکید می‌کند که از این خط خارج نشود و خود به شکار می‌رود؛ اما دختر به دنبال صدایی که از چاه می‌آید، از دایره امنیت خود بیرون می‌رود و دیوی را از ته چاه بیرون می‌آورد. او سپس به پیشنهاد ازدواج دیو پاسخ مثبت می‌دهد. از اینجا به بعد اخلاق و رفتار او کاملاً عوض می‌شود تا بدانجا که از دیو می‌خواهد بدون هیچ دلیلی برادرش را بکشد. در افسانه «آلتین توپ» نیز به همین صورت خواهر با دیو زردی ازدواج می‌کند. دیو خواهر را تحریک می‌کند که برادرش را به جنگ دیو سفید و دیو سیاه بفرستد. آن‌ها امیدوارند برادر دختر در این جنگ‌ها کشته شود؛ اما برادر به سلامت بازمی‌گردد. سپس دختر از دیو دارای فرزندی می‌شود و به برادر می‌گوید بچه را از سر راه پیدا کرده است. پانزده سال بعد دیو از دختر می‌خواهد که برادرش را بکشد و دختر می‌پذیرد؛ اما فرزند آن‌ها متوجه می‌شود و موضوع را به دایی خود می‌گوید و دایی خواهر و دیو را می‌کشد. (همان، ج ۱، ۱۲۹-۱۲۷) هم‌چنین است در مورد افسانه «خانم ناری»، زن وقتی ناراحتی همسر دیوش را از وجود دخترش می‌بیند، تمام تلاش خود را برای از میان بردن تنها فرزند خود به کار می‌گیرد. (همان، ج ۲، ۲۶۳-۲۶۱)

اما همیشه چنین نیست که زن از ازدواج با دیو راضی باشد. در گروهی از افسانه‌ها زن به اجبار با دیو ازدواج می‌کند. در یک افسانه تکرار شونده هر شب یکی از میوه‌های جادویی درختی کم می‌شود. سه شاهزاده تصمیم می‌گیرند به نوبت، هر کدام یک شب، بیدار بمانند تا ببینند چه کسی میوه‌ها را می‌دزد. برادر اول و دوم در نوبت خود به خواب فرومی‌روند؛ اما برادر سوم خود را بیدار نگه می‌دارد و دیوی را می‌بیند که میوه‌ای را می‌چیند و می‌گریزد و به چاهی فرومی‌شود. او دیو را زخمی می‌کند و فردا صبح به دنبال او به چاه می‌رود. در آنجا با دختری غمگین رو به رو می‌شود که همسر دیوی بوده است که حالا کشته شده و همانجا از او قول ازدواج می‌گیرد. مانند افسانه «سیب سرخی که پیران را جوانی می‌داد» (همان، ج ۷، ۵۳۰-۵۲۷) و «سه برادر» (همان، ج ۷، ۳۶۱-۳۵۷).

## ط: چهره مثبت دیو

در افسانه‌های شفاهی دیوان برای نرمش در مقابل قهرمانان قانون‌هایی را برای خود وضع کرده‌اند. بر اساس این قوانین دیوها دشمنی خود را با قهرمان کنار می‌گذارند و حتی یاریگر قهرمان در انجام مأموریت وی می‌شوند:

### الف: سلام کردن به دیو

دیوان حساسیت ویژه‌ای به سلام کردن دارند. وقتی کسی به دیوی سلام کند، دیو از کشتن و خوردن او چشم می‌پوشد. گویی واژه «سلام» رمزی است که قهرمان با به زبان آوردن آن از مرحله نخست خطر به راحتی عبور می‌کند؛ اما مراحل پرخطر دیگر هنوز در راهند: «وارد قلعه شد و به دیوان که در خواب بودند، یک به یک سلام کرد.» (همان، ج ۱۰، ۴۴۰) «در کنار آتش دیوی قوی هیکل نشسته بود. جلو رفت و سلام کرد. دیو جواب داد: السلام علیک یا آدمیزاد! اگر حق سلامت نمی‌بود، گوشت تو یک لقمه من و خون تو یک جرعه من می‌شد.» (همان، ج ۳، ۴۲۶) «دید دیوی نشسته است. گفت: سلام! دیو گفت: علیک سلام! اگر سلام نکرده بودی، لقمه اولم تو بودی.» (همان، ج ۱۰، ۳۷۱) «بز پیش آن‌ها رفت و سلام داد. دیوها نگاه‌ها تندى به او کردند و گفتند: هیچ می‌دانی که هر کس اینجا بیاید، دیگر بر نمی‌گردد؟ اگر بدون سلام می‌آمدی، سرنوشت تو هم همین بود.» (همان، ج ۱۰، ۸۰)

### ب: شکست خوردن دیو

وقتی دیوی از انسانی شکست بخورد، غلام حلقه به گوش او می‌شود. در این حالت دیو به شخصیت مثبتی تبدیل می‌شود و با نهایت توانش به کمک قهرمان می‌آید و هر طور که بتواند، به او یاری خواهد کرد. در افسانه «شاه و پسرش» دو برادر بزرگ‌تر قهرمان به سرزمین دیوان پای می‌گذارند. دیوی تخته سنگ بزرگی برمی‌دارد و بر سر آن دو و همراهانشان می‌زند و همه را می‌کشد؛ اما برادر کوچک و همراهانش در نقبی پنهان می‌شوند و جان به در می‌برند. سپس با دیو به نبرد می‌پردازد و بر او چیره می‌شود. دیو چند تار مو به پسر می‌دهد تا در صورت بروز مشکل آن را آتش بزند و از کمک او برخوردار شود. (همان، ج ۸: ۴۱۰-۴۰۷) در افسانه «برگ مروارید» نیز قهرمان در مسیر خود به سه قلعه می‌رسد که متعلق به دیوهاست. «ملک محمد توسط دختری که خواهر دیو بود، وارد قلعه شد. با دیو کشتی گرفت و او را به زمین زد. دیو غلام حلقه به گوش ملک محمد شد.» (همان، ج ۱، ۳۵۴-۳۵۳) در ادامه دیوان خواهران خود را به عقد ملک محمد درآوردند و او را در رسیدن به برگ مروارید راهنمایی کردند. تغییر منش و رفتار دیو تا به حدی است که گاه به پشتیبانی انسانی که از او شکست خورده، حاضر است با دیوان دیگر مبارزه کند؛ اما دلیل این تغییر در شخصیت او روشن نیست.

### ی: پرواز دیو

از دیگر توانایی‌های دیوان در افسانه‌ها آن است که می‌توانند به آسمان پرواز کنند؛ اما در هیچ افسانه‌ای از بال و پر و پرواز آن‌ها سخن به میان نیامده است. پرواز دیو در افسانه‌ها با عبارت «به هوا رفتن» تعریف می‌شود: «دیو از خواب بیدار شد. تنوره کشید و رفت به هوا.» (همان، ج ۸، ۲۲۹) «فورا خورشید را روی دوش خود سوار کرد و به آسمان برد.» (همان، ج ۹، ۲۱۱-۲۰۵) پرواز دیو بدون پر و بال و با آن بدن درشت و ستر و سیاه به او حالت وحشت‌آوری می‌دهد.

### ک: مکان زندگی

در افسانه‌های شفاهی عامیانه ایران دیوان در مکان‌هایی دور از دسترس آدمیان زندگی می‌کنند. زندگی دیوان در قصرهای باشکوه واقع در آسمان، غارهای بزرگ در بالای کوه‌ها و زیر زمین به شخصیت آنان حالت وهم‌انگیزی می‌بخشد.

### ل: انتقال قدرت دیو به انسان

در گروهی از افسانه‌های شفاهی عامیانه قهرمان جنگجو حضور دارد که بسیاری از اعمال نمایان جنگجویان را اعم از نیرومندی نسبت به هم‌سالان در کودکی، اژدهاکشی و مبارزه با دیوان و دیگر نیروهای اهریمنی از خود نشان می‌دهد و از والدینی که یکی انسان و دیگری غیر انسانند، برخوردار است.

نمونه اسطوره‌ای این نوع تولد را می‌توان در مورد رستم در شاهنامه دید که از یک سو فرزند زال، پسر سام نریمان و از خاندان گرشاسب است و از سوی مادر نسب از ضحاک می‌برد که در اوستا «اژدهای سه پوزه سه کله شش چشم» معرفی شده‌است. این نژاد دوگانه باعث شده است تا قهرمان از سویی نیرو و قدرت بدنی فوق‌العاده حیوانی چون شیر و یا بوده اهریمنی چون اژدها و دیو را به خود منتقل کند و از دیگر سو از سجایای اخلاقی و منش قهرمانی و پهلوانی یک انسان برخوردار شود.

در افسانه «شاهزاده ابراهیم و دیو» خواهر شاهزاده با دیو ازدواج می‌کند. دیو و خواهر سعی در نابودی شاهزاده ابراهیم دارند؛ اما شاهزاده ابراهیم آن دو را می‌کشد و فرزند آن‌ها را نزد خود نگاه می‌دارد. سپس در شهر خود پادشاه می‌شود. خواهرزاده او «یکی از بهترین جنگجویان دربار شد و سرپرستی لشکر را به او دادند.» (همان، ج ۸، ۱۳۵)

غیر از توانایی‌های جسمی قهرمان که از والد غیر انسانی خود به ارث یافته است، در بسیاری از موارد از یاری حیوانات یا موجودات با توانایی‌های خارق‌العاده نیز بهره می‌جوید. بدین سان ارتباط او با طبیعت به شکل همراهی با توتیم در او حفظ می‌شود.

### م: دیو در نقش ناپدری

نامادری در بسیاری از افسانه‌ها حضور پررنگ و منفی دارد؛ اما حضور ناپدری بسیار کم‌رنگ است. ظاهراً راویان افسانه‌ها تمایلی به شخصیت‌پردازی ناپدری نداشته‌اند و شخصیت منفی او در خلال چنین وضعیت‌هایی نبوده می‌شود. «داستان نامادری شرور و نادختری بی پناهی که به رغم خواست نامادری به خوشبختی و کامروایی می‌رسد، از موتیف‌های جهانی افسانه‌هاست. مشابهت‌های بینا فرهنگی و مطالعات میان مللی قصه‌های کودکان، متن‌های متوازی برجسته‌ای را شناسانده است.» (Smith, Sutton. 1999: 207) اما ناپدری در تعداد کمی از افسانه‌های عامیانه به چشم می‌خورد و در اغلب موارد به صورت دیو نمایانده می‌شود. مانند «قصه رستم پهلوان» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ۳۱۰-۳۰۳) وضع به همین منوال است. بر خلاف نقش رستم در شاهنامه، در این افسانه او شاهزاده است و پدر او مادرش را دوست ندارد. رستم و مادرش در بیابانی رها می‌شوند و کرگدنی با شیر خود را آن‌ها را تغذیه می‌کند. سرانجام دیوی با مادر رستم ازدواج می‌کند. دیو رستم را نمی‌پذیرد. نهایتاً رستم و مادرش به قصر شاه بازمی‌گردند و شاه با آغوش باز آن‌ها را پذیرا می‌شود.

در افسانه «خانم ناری» نیز نقش دیو به عنوان ناپدری بارز است:

«زنی بود که بچه دار نمی‌شد. هر کاری می‌کرد فایده نداشت. روزی یک دانه انار در گوشه اتاق پیدا کرد. آن را خورد. بعد از مدتی احساس کرد حامله شده است... یک دختر زایید و اسمش را گذاشت خانم ناری. شوهر این زن یک دیو بود... دیو از او روگرداند و گفت: تو دختری داری و از من پنهان می‌کنی. حالا اگر مرا می‌خواهی باید او را از بین ببری. زن خانم ناری را به دست کلفتش سپرد و گفت که ببرد و سر او را ببرد.» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۴، ۲۶۱)

در این افسانه ماجرای کودکی روایت می‌شود که ناپدری دارد و طرح موضوع ناپدری با طرح زاییدن غیرمعمول زنی که با خوردن یک دانه انار باردار شده است، انجام می‌پذیرد؛ بدین صورت که زن به تنهایی میوه را می‌خورد و مرد هیچ دخالتی در خوردن آن ندارد. فرزند یاد شده هیچ رابطه خونی با مرد ندارد و مشکل از همین جا آغاز می‌شود. از آنجا که ناپدری، هم‌چون نامادری، موجودی بد طینت و اهریمنی دانسته می‌شود، در نقش دیو خود را نشان می‌دهد و می‌توان گفت دیو در این افسانه نقشی سمبولیک دارد.

### ن: انجام قربانی برای دیوان:

می‌توان ادعا کرد که در میان تمامی اقوام هند و اروپایی رسم قربانی وجود داشته است. ریشه این واژه در زبان اوستایی (\*yaz) و معادل سنسکریت آن (\*yaj) است. این ریشه صرفاً دربرگیرنده معنای قربانی کردن نیست و مفهوم احترام به خدایان و نیایش را نیز در خود دارد. واژه اوستایی (yazata-) که معادل سنسکریت آن (yajata) است، با این واژه هم ریشه است و معنی «کسی که شایسته نیایش است» را

می‌رساند. بدین صورت این واژه معنی وسیع‌تری نسبت به قربانی پیدا می‌کند و بیش‌تر به معنی عبادت است تا قربانی.<sup>۱۲</sup> (Benvenist, 1973: 467-466 به نقل از (لطیف‌پور، ۱۳۹۴، ۵۴-۵۵)

قربانی را «گرفتن زندگانی موجود زنده‌ای اعم از انسان، حیوان یا نبات از راه کشتن یا سوزاندن یا دفن کردن به منظور تقرب به خدایان و جلب نظر آنان» (مصاحب، ۱۳۸۰، ذیل واژه) معنی کرده‌اند. مردم ادوار گذشته برای شیاطین و اهریمنان، نیروهای مشابه نیروی خدایان قائل بودند و برای دور کردن غضب آنان به عمل قربانی کردن دست می‌زدند. با این تفکر، آن‌ها برای جلب ترحم این موجودات به قربانی کودکان دست می‌زدند و گاه در یک مراسم تا هزار کودک را به همراه آدابی خاص قربانی می‌کردند. (آزادی، ۱۳۹۴، ۱۶-۱۷)

به همان مقدار که قربانی شدن برای آب و درخت و... مطلوب است، قربانی شدن برای موجودات اهریمنی سخت و تلخ است. چنان که در افسانه «عقاب غول پیکر» عقاب این گونه توضیح می‌دهد که «من کار بدی کردم و قسمتم بود در دوازدهمین ماه هر سال یک قربانی برای دیو ببرم.» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۹، ۲۲۸-۲۲۳) شخصیت‌های این افسانه با وجود آن که دوست دارند فدای عزیزان خود شوند، از قربانی شدن برای دیو وحشت دارند.

### س: کشتن دیو

از آنجا که دیوان موجوداتی بسیار تنومند و با قابلیت‌های ویژه‌ای چون پرواز کردن هستند، نبرد و شکست دادن آن‌ها برای قهرمان امری افتخارآمیز است و بسیاری از قهرمانان افسانه‌ها به این کار دست می‌زنند و از آنجا که دیوان موجوداتی بسیار ابله‌اند، شکست دادن آن‌ها برای قهرمان چندان سخت نیست. قهرمان از دختری که گرفتار است می‌خواهد که از وی جای شیشه عمرش را بپرسد و دختر با اغوای دیو، او را وادار به گفتن نشانی شیشه عمر می‌کند. وظیفه یافتن شیشه عمر دیو به عهده قهرمان است؛ اما دیو پیش از مرگ باید دختر و پسر را که در مکان صعب‌العبوری، معمولاً بالای کوه و در غار، زندانی کرده است، به شهر خودشان بازگرداند. پس از آن که دختر و پسر به شهر خود رسیدند، شیشه عمر دیو می‌شکند و دیو دود می‌شود و به هوا می‌رود.

گاهی نیز چنین روایت می‌کند که «دیوها به پای دیوار آمدند. آن‌ها را یکی یکی با طناب بالا کشید. سرشان را برید.» (درویشیان و خندان، ۱۳۷۷، ج ۳، ۴۲۷) در این موارد افسانه از کیفیت و نحوه دیوکشی اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. بر خلاف آثار حماسی، فولکلور از پرداختن به جزئیات سر بازمی‌زند و تنها نتیجه نبرد را بازمی‌گوید؛ چرا که ایجاز یکی از ویژگی‌های بارز فولکلور است و رویدادهای عظیم گاهی در یک جمله بسیار کوتاه و به طور خلاصه نقل می‌شوند.

## نتیجه گیری

دیوان که در هزاره‌های گذشته نزد اقوام هند و اروپایی جزو ارباب انواع دانسته می‌شدند، نزد ایرانیان به خدایان دروغین بدل و به صورت دشمن خدایان و دیگر آفرینندگان هرمزدی شناخته شدند که آمده اند تا تمامی آفریدگان نیک را تار و مار کنند، جهان نیکی را از میان ببرند و بدی‌ها و بی نظمی‌ها را بر جهان چیره کنند. دیوان در اساطیر، داستان‌ها و افسانه‌های شفاهی عامیانه بسیار پرتکرار و گسترده است. دیو در مرحله‌ای از افسانه به آن وارد می‌شود، نقش خود را ایفا می‌کند، کشته می‌شود و با اموال بسیاری که از خود بر جای می‌گذارد قهرمان را ثروتمند می‌کند.

بر خلاف اساطیر که با ایجاز تمام تنها به شخصیت دیو اشاره می‌کند، دیوها در افسانه حضوری روشن و فعال دارند و زوایای زندگی آن‌ها واضح است. از ویژگی‌های دیوان می‌توان به وارونه‌کاری، بلاهت و پس‌خردی اشاره کرد. آنان همه کارها را وارونه انجام می‌دهند و استخوان را جلوی اسب می‌ریزند و کاه را جلوی سگ و وقتی قهرمان افسانه وارونه کاری دیوان را جبران می‌کند، طبیعت مزدا آفریده به پیروی از او می‌پردازد و با دیو دشمن می‌شود. بلاهت و پس‌خردی دیو نیز همیشه نتیجه ای منفی برای دیو به بار می‌آورد. بسیارخواهی و بیهوده کاری نیز عملی بر خلاف دین است که در فرهنگ عامیانه به شدت تقبیح شده است و از کارهای همیشگی دیوان دانسته می‌شود. از دیگر ویژگی‌های دیوان توان شگفت‌انگیز آن‌ها در جادوگری و پرواز بدون داشتن پر و بال است که این توانایی‌های ویژه را معمولا برای انجام شرارت خود به کار می‌گیرند. قدرت طلبی آنان به حدی است که در پی به دست آوردن قدرت بیش تر از طریق گرفتن قربانی هستند؛ اما هیچ انسانی نمی‌خواهد قربانی دیو شود و همگان از این کار اکراه دارند. دیوان به قدری شرورند که در قصه‌ها به صورت نمادی از ناپدیری نشان داده می‌شوند. هم چنین شهوت سیری ناپذیر دیوان باعث ایجاد رابطه ای میان آنان و دختران جوان زیبا می‌شود. در مواردی آن‌ها دشمنی خود را با قهرمان کنار می‌گذارند و به او کمک می‌کنند. این موارد وقتی است که قهرمان به دیو سلام می‌کند یا او را شکست می‌دهد. چنان که دیده می‌شود، خویشکاری ویژه دیوان و فلسفه وجودی آن‌ها در دین زردشتی به فرهنگ عامیانه و به ویژه افسانه‌ها سرایت کرده است و غیر از آن که قدرت‌های جادویی و خداگونه دارند و از انسان‌ها طلب قربانی می‌کنند، اثری از دیوان مقدس ادیان هند و اروپایی در این روایات دیده نمی‌شود.

## منابع

- آزادی ده عباسانی، نجمه. «رمزگشایی آیین قربانی در اسطوره؛ عرفان و فرهنگ». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی. سال یازدهم. شماره ۳۸. بهار ۱۳۹۴. صص ۴۰-۱۱.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۵۴). گرشاسبنامه. با اهتمام حبیب یغمایی. تهران: طهوری.
- آموزگار، ژاله. «دیوها در آغاز دیو نبودند». مجله کلک. شماره ۳۰. شهریور ۱۳۷۰. صص ۲۴-۱۶.
- بتلهایم، برونو. (۱۳۸۱). افسون افسانه‌ها. ترجمه اختر شریعت‌زاده. تهران: هرمس و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها.
- برزگر خالقی، محمدرضا. «دیو در شاهنامه». مجله زبان و ادب پارسی. شماره ۱۳. پاییز ۱۳۷۹. صص ۷۶-۱۰۰.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۷). پژوهشی در اساطیر ایران. ویراسته کتایون مزداپور. تهران: آگه. چاپ هفتم.
- پورداوود، ابراهیم. (۲۵۳۶). یشت‌ها. تهران: دانشگاه تهران. چاپ سوم.
- خدیش، پگاه. (۱۳۸۷). ریخت‌شناسی افسانه‌های جادویی. تهران: علمی و فرهنگی.
- داد، سیما. (۱۳۷۵). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید. چاپ دوم.
- دادگی، فرنخ. (۱۳۸۵). بندهش. ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس. چاپ سوم.
- درویشیان، علی اشرف و خندان، رضا. (۱۳۷۹). فرهنگ افسانه‌های مردم ایران. تهران: کتاب و فرهنگ. چاپ دوم.
- دکیشان، فوریو. (۱۳۱۷) ق. اندرز نامه. بمبئی: چاپ سنگی.
- دینکرد پنجم. (۱۳۸۶). تهران: معین.
- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۴). باورهای عامیانه مردم ایران. با همکاری علی اکبر شیری. تهران: چشمه. چاپ سوم.
- رستگار فسایی، منصور. «تحلیل هرمنوتیک داستان‌های دیوان در اسازیر و متون حماسی ایران». مجموعه مقالات آفتابی در میان سایه‌ای. (۱۳۸۷). به کوشش علیرضا مظفری و سجاد آیدنلو. تهران: قطره. صص ۲۳۷-۲۱۸.
- روح الامینی، محمود. (۱۳۷۵). مبانی انسان‌شناسی. تهران: پیام.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۷). حماسه سرایی در ایران از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری. تهران: فردوس. چاپ چهارم.
- صفاری، نسترن. (۱۳۸۳). موجودات اهریمنی در شاهنامه فردوسی. کرج: جام‌گل.
- طباطبایی، احمد. (۲۵۳۵). حاشیه کتاب آفرینش زیانکار در روایات ایرانی. نوشته آرتور کریستن سن. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- طباطبایی، احمد. «دیو و جوهر اساطیری آن». زبان ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز). شماره ۶۹. دوره ۱۶. بهار و تابستان ۱۳۴۳. صص ۴۵-۳۹.
- عظیمی‌پور، نسیم. (۱۳۹۲). دیو در شاهنامه؛ همراه با بررسی تطبیقی دیوها و شخصیت‌های منفی در آیین مزدیسنا. تهران: سخن.

عفیفی، رحیم. (۱۳۷۴). اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی. تهران: توس.

غفوری، رضا. «دیو در روایت‌های شفاهی و مردمی شاهنامه». نشریه ادب و زبان دانشگاه باهنر کرمان. سال ۱۷. شماره ۳۵. بهار و تابستان ۱۳۹۳. صص ۲۹۰-۲۶۹.

غفوری، زینب. (۱۳۸۹). حمایت از نمودهای فرهنگ عامه (فولکلور) در حقوق مالکیت فکری. تهران: جنگل.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. تصحیح سعید حمیدیان. قم: سعید نوین. چاپ دوم.

فریزر، جیمز جرج. (۱۳۹۲). شاخه زرین؛ پژوهشی در جادو و دین. ترجمه کاظم فیروزمند. ویرایش و مقدمه رابرت فریزر. تهران: آگاه. چاپ هفتم.

قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۸). فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی. تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه. چاپ دوم.

کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۳). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.

لاهیجی، شهلا و کار، مهرانگیز. (۱۳۷۱). شناخت هویت زن ایرانی در گستره پیش تاریخ و تاریخ. با همکاری کتابیون مزدپور. تهران: روشنگران.

لطیف‌پور. صبا. «مراسم قربانی نزد هندی - اروپاییان؛ هندیان و ایرانیان». نامه فرهنگستان (ویژه نامه شبه قاره). پاییز و زمستان ۱۳۹۴. شماره ۵. صص ۷۷-۵۳.

محبوب، محمد جعفر. (۱۳۷۱). آفرین فردوسی. تهران: مروارید.

مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۰). دایره المعارف فارسی. تهران: امیرکبیر.

معین، محمد. (۱۳۸۰). فرهنگ معین. تهران: امیرکبیر.

موله، م. (۱۳۶۳). ایران باستان. ترجمه ژاله آموزگار. تهران: توس. چاپ دوم.

میرصادقی، جمال و میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت. (۱۳۸۸). واژه نامه هنر داستان نویسی؛ فرهنگ تفصیلی اصطلاح‌های ادبیات داستانی. تهران: کتاب مهناز. چاپ دوم.

مینوی خرد. (۱۳۸۰). ترجمه و گزارش احمد تفضلی. تهران: توس. چاپ سوم.

نحوی، اکبر و غفوری، رضا. «ده دیو از فارسی میانه تا منظومه فرامرزنامه». بوستان ادب. شماره ۴. پیاپی ۱۰. زمستان ۱۳۹۰. صص ۱۸۶-۱۶۷.

وندیداد. (۱۳۸۲). به کوشش فیلیپ ژینیو. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. تهران: معین و انجمن ایران شناسی فرانسه.

Arbuthnot, May Hill, (1964), Children and Books, Chicagi: Scott Foresman and Company.

Bartholomae, Christaian, (1967), Altiranisches Worter Buch, Berlin: Unveranerte Auflage.

Benvenist, Emile, (1973), Indo-European Language and Society. Translated by Jean Lalot. London: Faber & Faber.

Mackenzie, D.N. (1971), A Concise Pahlavi Dictionary. London: Oxford University Press

Smith, Brian and Sutton et al (eds), (1999), Children s Folklore, Logan: Utah State University Press.